

آبگرمکن، یخچال، فریزر، اجاق گاز و اشیای بلند و بسیار سنگین باید با بست یا تسمه‌های مناسب به کف و دیوار منزل محکم شوند.

خبر یزدی از نحوه ورودش به فعالیت داوطلبانه می گوید

جمعیت هلال احمر تعریف عینی از مفهوم یکی بودن و یکی شدن مردم است. «احمد زارع پور» ۴۷ ساله یکی از خیران یزدی است. او که شهردار سابق شهر اشکنذر است فعالیت هایش در هلال احمر را از همان دوران آغاز می کند. زارع پور، نقش هلال احمر را در محوریت زدایی و جهت دهی به نگرش های انسان دوستانه مؤثر بیان می کند و درباره دلیل ورودش به جمعیت توضیح می دهد: «۱۱ سال پیش عضو هلال احمر شدم. از گالی خارج از هر نوع چنددستگی که توسط مردم شکل گرفته. اعتماد عمومی به این نهاد بسیار بالاست و هر جا که نیاز داشته باشد جمع کثیری همراهی اش می کنند. داوطلبان هلال احمر در تمام لایه های اجتماعی فعالیت های مؤثری انجام می دهند و روز به روز افزایش این جمعیت افزایش پیدا می کنند. در واقع هر کسی در این کار بزرگ به اندازه قطرهای سهم دارد که بسیار مؤثر است. این قطرات در مواقع بحرانی به دریایی خروشان تبدیل می شوند. من یک قطره از این دریا هستم و کار خاصی انجام نمی دهم. هر کاری که هست وظیفه انسانی ام محسوب می شود. مثل تهیه سبد غذایی، کمک به محرومان و زلزله زده و چند کار دیگر.»

میلیارد نیکوکار ناشناس!

تاجر خیری که ۴ مدرسه و یک مرکز توانبخشی برای جمعیت هلال احمر ساخته خودش را یک داوطلب تمام و کمال می داند و برای افتتاح هیچیک در محل حاضر نشده است

لیبختی دلنشین بر چهره دارد و مهر با نانه سخن می گوید: مردی که جوانی اش را صرف به دست آوردن اعتباری کرده است تا امروز محاسن سپیدش حرمی باشد برای رهایی گرفتاران و گره گشایی مشکلات نیازمندان. «محمد کاظم حیدر پور» ۹۰ ساله معتقد است که هلال احمری بودن به کاور و پر کردن بر که داوطلبی نیست بلکه هر انسانی که به مردم خدمت می کند را می توان هلال احمری نامید. او تاجر است و مدرک مهندسی مکانیک را از کشور آلمان دریافت کرده و با وجود پیشنهادات کاری فراوان در بهترین شرکت های آلمانی برای خدمت به ایران برگشته است. حیدر پور از جمله افرادی است که قلبش در این آب و خاک می تپد و همانقدر که در توسعه صنعت کشور نقش مؤثری داشته، در حذف محرومیت ها هم تأثیر گذار بوده. ۴ مدرسه ساخته و به قول خودش بچه های زیادی دارد که نه او آنها را دیده و نه آنها او را دیده اند و فقط مرتب حمایتشان کرده تا بتوانند در زندگی موفق شوند. این او آخر هم مرکز توانبخشی مجهزی در شهر رودسر استان گیلان برای هلال احمر ساخته و کارهای متفاوتی در زمینه های محرومیت زدایی انجام داده و حمایت های زیادی از سالمندان کهریز کرده است. زندگی پر فراز و نشیب این نیکوکار و دلیل این همه خدمت رسانی ستوده به مردم و همکاری هایش با جمعیت هلال احمر بهانه ای شد تا با او به گفت و گو بنشینیم.



بود. آن زمان ۲ رشته تحصیلی وجود داشت؛ یکی الکترونیک و دیگری مکانیک. وقتی سربازی ام تمام شد به آلمان رفتم و با معادل بالا مدرک مهندسی مکانیک را گرفتم. در حین تحصیل خیلی سختی کشیدم. در ساختمان ها کار می کردم و هزار و یک کار انجام می دادم تا بتوانم مخارج تحصیل را در بیاورم. وضع مالی پدرم خوب بود ولی نمی توانست هزینه مرا در خارج کشور آن طور که باید تأمین کند. بعد از اتمام تحصیل به ایران آمدم و در یک اداره دولتی مشغول به کار شدم. وقتی پدرم متوجه شد گفت: پسر جان! تو برای کار اداری ساخته نشده ای. باید کار آزاد کنی. بعد از مدتی کار در اداره، خودم به این نتیجه رسیدم که برای این کار ساخته نشده ام. در همین مدت مرتب یکی از دوستانم در آلمان پیشنهادهای مختلف کار به من می داد. یک روز با او به مذاکره نشستیم و دیدم کار خوبی است. کارش ساخت تجهیزات صنعتی و تولیدی بود. اصرار داشت در آلمان کار کنم. ولی من ایران را دوست داشتم و می خواستم برای کشورم کار کنم. به همین دلیل تلاش هایش ناکام ماند و من به کار خود ادامه دادم. تا جایی که می توانستم تجهیزات صنعتی که در کشور کم داشتیم را وارد می کردم و

فرزندانه کم مالیات دولت را ندهند. چون این مالیات خرج رفاه مردم می شود.»

از تحصیل در آلمان تا کارگری و کارخانه داری
 ماجراهای زندگی اش را چنان روایت می کند که انگار همین دبروز اتفاق افتاده است. آقا محمد کاظم بعد از مرور خاطرات پدرش مکث کوتاهی می کند و می گوید: «درسم خیلی خوب

کمک به نیازمندان میراث پدرم است
 برخلاف تصورمان شکل و شمایل دفترش بسا یک تاجر بین المللی متفاوت است؛ مبلمانی ساده که از ظاهرش می توان حدس زد؛ از همان ابتدای تأسیس تجارتخانه تغییر نکرده اند. وقتی نگاه حیرت زده ما را می بیند لیبختی می زند و می گوید: «اینجا زمانی تجارتخانه بود. یعنی از اول هم کاری در اینجا انجام نمی شد. اینجا محلی برای خدمت به مردم است. همراه جمعی از دوستانم اینجا جمع می شویم و برای کمک و خیر رساندن صحبت می کنیم. هر چه کار کرده ام برای دوران جوانی بوده است که سسال ها از آن فاصله گرفته ام. روزگار را با همسرم و این گونه کارهای می گذرانم. وقتی به کسی کمک می کنم و گره ای را باز می کنم حالم خوش می شود. انگار تمام دنیا را به من داده باشید. حالم خیلی خوش می شود؛ آنقدر که نمی توانم توصیفش کنم. مثل این می ماند که قله بلندترین کوه دنیا را فتح کرده ام. البته این کار میراث پدری است. اصلیت ما تبریزی است و سال ها پیش به رودسر مهاجرت کردیم. پدرم را به دست به خیری می شناسند. او کارهای زیادی انجام داده است. پدرم همیشه ما را به کار نیک سفارش می کرد. حتی در وصیتش نوشته راضی نیستم از

فرزندانه کم مالیات دولت را ندهند. چون این مالیات خرج رفاه مردم می شود.»

از تحصیل در آلمان تا کارگری و کارخانه داری
 ماجراهای زندگی اش را چنان روایت می کند که انگار همین دبروز اتفاق افتاده است. آقا محمد کاظم بعد از مرور خاطرات پدرش مکث کوتاهی می کند و می گوید: «درسم خیلی خوب

۵ کارخانه بزرگ و تعداد زیادی کارخانه های کوچک ساختم که تا آن زمان در کشورمان نبود و این گونه برای کارگران اشتغالزایی می کردم. از این کار با تمام وجود لذت می بردم و همچنان به وصیت پدرم کارهای عام المنفعه انجام می دادم.»

به نیازمندان باید ماهیگیری یاد داد
 آقا محمد کاظم با بیان اینکه در کمک هایمان نباید گدا پروری کنیم و باید ماهیگیری را به نیازمندان یاد بدهیم تا همیشه بتوانند خوب زندگی کنند می افزاید: «هیچ وقت مستقیم و نقدی به کسی کمک نکرده ام. البته برای بچه هایی که دوست ندارم تعدادشان را بگویم مبلغی واریز می کنم تا صرف هزینه تحصیل و زندگی شان شود. بیشتر این بچه ها انسان های موفق شده اند. در غیر این صورت به شکل دیگری کمک می کنم. مثلاً بارها پیش آمده در خیابان نیازمندی را دیده ام که می خواسته دارویش را بخرد اما پول نداشته. این طور مواقع فرد را سوار ماشین می کنم، به داروخانه می برم و برایش دارو می خرم. اگر کار نداشته باشد سعی می کنم برایش کار پیدا کنم تا خودش مخارجش را تأمین کند. همیشه کارهای خوب جلوی پای انسان می آید که گاهی خودمان آنها را پس می زنیم. این روزی انسان هاست که برایشان اتفاق می افتد.» او می افزاید: «یک بار با یکی از کارمندان درباره مدرسه صحبت می کردیم. او که اهل طیس بود به من گفت: در حوالی شهر طیس و کرمان محلی است که مدرسه ندارد و دانش آموزان با سختی زیادی درس می خوانند. درباره وضعیتشان مفصل توضیح داد. دلم لرزید. به او گفتم: کارت را جمع کن و برو در آنجا یک مدرسه بساز. پولش را من می دهم. فردای آن روز او را فرستادم به محلی که می گفت. هر مبلغی می خواست برایش واریز می کردم تا مدرسه برای سال تحصیل جدید آماده شود. بالاخره آماده شد. برای افتتاح که دنبالم آمدند من قبول نکردم. چون دوست ندارم کسی مرا بشناسد. تا به حال ۴ مدرسه ساختم که برای افتتاح هیچ کدامشان نرفته ام.»

زندگی زیر سایه حصیر
 «خداوند کارش خیلی درست است. باور کنید گاهی برای انجام یک کار پولی در بساط نداشته و فقط تصمیم گرفته ام آن را انجام دهم و آن وقت همه چیز جور شده است. راستش بخواهید خودم هم باورم نمی شود.» اشک از چشمان مهربان پیرمرد جاری می شود. اما بغض در صدایش احساس نمی شود. می گوید: «مردم کشورم از من راضی باشند برایم کافی است. من خدمتگزار آنها هستم. هر چه داشتم را برای آنها خرج کرده ام. به فرزندانم گفتم همه چیزهایی را که دارم برای مردم کشورم و برای آبادانی این مملکت خرج می کنم و برای شما ماشین قرضه ام را می گذارم تا یادگاری نگهدارید. من یک ایرانی ام و به این موضوع افتخار می کنم. البته گاهی هم وقتی فقری را می بینم رنج می برم. این روزها مردم فقیرتر می شوند. نوروز امسال برای کاری به چابهار رفته بودم. در ساحل داشتم قدم می زدم که چند پسر بچه را دیدم. ظاهر درستی نداشتند. صدایشان کردم و به هر کدامشان چند اسکناس نوعی دادم. آنها آنقدر با تعجب پول ها را نگاه می کردند که انگار تا به حال پول ندیده اند. متوجه شدم آنها زیر حصیر کنار ساحل زندگی می کنند. نمی دانم چه باید می کردم. نمی توانستم چیزی بگویم. زلم پند آمده بود و بی اختیار اشک می ریختم. مردم کشورمان باید در این شرایط زندگی کنند.»

این خیر مهربان وقتی تصاویر مرکز توانبخشی را که در شهر رودسر ساخته است می بیند بی اختیار اشکش سرازیر می شود. به مدیر عامل جمعیت هلال احمر استان گیلان می گوید: «هر چه می خواهید رافهرست کنید و همه را با هزینه شخصی تهیه می کنم. اینجا باید بزرگ ترین مرکز توانبخشی گیلان شود.» وقتی این خاطره را برایش بیان می کنیم و احساسش را در آن لحظه می برسیم چهره اش منقلب می شود و می گوید: «لذت بردم که آنقدر این مرکز کارآمد شده است. اینجا قبلاً خوابگاهی برای دانش آموزانی بود که از روستاها برای درس خواندن به رودسر می آمدند. حدود یکسال پیش از کنارش رد می شدم که دیدم متروکه است و هیچ استفاده ای ندارد. خواستم از هلال احمر پس بگیرم که متوجه شدم در آن منطقه مرکز توانبخشی وجود ندارد. به مدیر عامل هلال احمر پیغام دادم که بامر مرکز توانبخشی بنزید که هزینه اش را خودم می دهم یا ملک را پس بدهید. با اینکه چیزی را که بخشیده اند پس نمی گیرند ولی من دوست دارم آنجا کارآمد باشد. و گرنه در آن را قفل می کردم و به عنوان میراث به بچه هایم می دادم. برای ساخت این مرکز خیلی سختی کشیدم. ۳ دستگاه دیالیز از آلمان آوردم که با وجود تحریم ها کار بسیار سختی بود. حاضرم سختی های بیشتری را هم تحمل کنم تا مردم در رفاه باشند. هر کسی باید در حد خودش کاری کند. مسئولان باید وظیفه شان را درست انجام دهند و مردم در برابر هم مهربان باشند. این گونه همه مشکلات حل می شود.» او نظرش را درباره هلال احمر رک و پوست کنده می گوید: «هلال احمر خدمات زیادی به مردم ارائه می کند و این خیلی خوب است. هر کسی را که به مردم خدمت می کند باید تحسین کرد. من به مدیر عامل جمعیت هلال احمر استان گیلان هم گفتم خیلی دوست دارم در آن منطقه آسایشگاه سالمندانی تأسیس کنم ولی زمینی که برای این کار در ذهنم داشتم به ناحق توسط عده ای در همان شهر رودسر تصاحب شده است. من توان جوانی را ندارم و گرنه زیر بار زور هیچکس نمی رفتم. اگر جمعیت هلال احمر کمک کند من آنجا را که حق من است پس بگیرم در آنجا یک آسایشگاه مجهز سالمندان خواهم ساخت. البته من همچنان پیگیر هستم و آنجا را پس خواهم گرفت و به آسایشگاه تبدیلش خواهم کرد.» او صحبت هایش را با این جمله پایان می دهد: «در ۹۰ سالگی تنها آرزویم آسودگی هموطنانم است.»

راهکارهای سازمانی آسیاتک

۰۲-۰۰۰۶۵۹۴۴

پذیرش آگهی های روزنامه شهروند:

shahrvand.agahiha@gmail.com

تلفن ثابت سازمانی

پهنای باند اختصاصی

۱۵۴۴

asiatech.ir

آسیاتک
asiatech

تاریخ صدور: ۱۳۹۷/۰۹/۰۶ | آدرس: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۰۰، طبقه ۱۰، پ. م. ۱۹۱۳۹